

زبان فارسی

گذشته‌ی زبان فارسی بسیار درخشان است. زبانی دارای درازترین تاریخ و سنت ادبی با هم پیوسته در جهان. راست است که از چند زبان آریائی اثرهایی به دست ما رسیده که از کهن‌ترین نوشته‌های جهان‌اند، ولی آن زبانها دنباله نداشته و دوسه هزار سال پیش از میان رفته‌اند. در تاریخ زبان سنسکریت، که هم نوشته‌های کهن آن هم زمان با دیگر نوشته‌های ایرانیست و یادگارهای بلند پایه‌ای از دوره‌ی باستانی آن به جای مانده، و هم دنباله‌ی زندگی آن هنوز در زبانهای کنونی هند یافت می‌شود، می‌بینیم که این زبان در چند دوره از اثرهای درجه اول ادب بی‌بهره بوده است.

زمان نوشته‌های کهن آریائی تا چندی پیش به درستی دانسته نبود. خوشبختانه بررسیهای چند سال گذشته روشن ساخت که زردشت به سال ۱۷۶۸ پیش از میلاد به جهان آمد و چهل و دوساله بود که گشتاسب بدین او گردید و هفتاد و هفت سال در این جهان زندگانی کرد. «گاهان» یا سرودهایی که از او بازمانده، از زمانیست که فرا دادن دین بهی رامیان مردمان آغاز کرد و سپس به آموزش و پرورش گروهی که در حرکتی دینی او درآمد بودند پرداخت. پس زمان گاهان باید میان سالهای ۱۷۳۰ تا ۱۶۹۰ پیش از میلاد باشد سرودهای زردشت در پروردگی زبان و ادب و بلندی پایه‌ی فکر و دانش می‌خواستند، و خود زائیده‌ی قرن‌ها پرورش زبان و سنت ادبی و پیشرفت فکری و معنویست. در این چهار هزار سال زبان ایران با گذشتن از میان دوره‌های گوناگون تحول و ساده‌تر شدن همچنان پایگاه بلند ادبی و معنوی خود را نگاه داشته و پیشرفت کرده است. در هر دوره‌ی از کوشش‌ها و سرایندگان تراز اول بهره‌مند بوده است. به دلیری می‌توان گفت هیچ زبانی در جهان نیست که یک سر آن سراینده‌ای چون زردشت و پس از سه هزار سال سخن سرائی چون خواجه‌ی شیراز داشته باشد.

بی‌گمان یکی از علتهای بریده نشدن پیشرفت زبان و ادب ایرانی پیدایش خط حرفی در ایران بوده است که همه‌ی تاریخ نویسان بزرگ دورانی اسلامی، از جمله مسعودی، حمزه‌ی اصفهانی و ابن ندیم، اختراع آن را از زردشت دانسته‌اند. بررسیهای اخیر درستی روایت‌های آسان را استوار ساخته است. با «دین دبیره» کلمه سروده‌ی زردشت و بخشهای دیگر اوستایه آن خط نوشته شده، و «گشته دبیره» که نوشته‌های اشکانی و ساسانی و چند نوشته‌ی هخامنشی نیز به آن خط بر سنگها و مهرها و نگینها کنده شده، و «آم دبیره» که نوشته‌های کتابهای یعلوی به آن خط است، و خطهای سندی و مانوی که پاره‌ی از نوشته‌های دین مهر و مانی به آنهاست، و خط کنونی فارسی که دنباله‌ی دین دبیره و آم دبیره است، پیوند ادبی و فکری امکان‌پذیر گشته است. کمتر مردمی در جهان از این نعمتها برخوردار بوده‌اند، و این است که با پیشامدهای گوناگون و کوششهایی که به دست گروههای ضعیلی به ویژه زندیق‌ها برای برانداختن فرهنگ ایرانی و نسا بود کردن گذشته‌ی آن انجام گرفته و هنوز می‌گیرد فرهنگ ایرانی هستی خود را پیوسته نگاه داشته و پیوند خود را با گذشته‌ی ارجمنش نبریده است. از ویژگیهای زبان فارسی یکی آن است که پایگاه‌های گوناگون تحول را که هر زبانی برای پرورده شدن باید از آنها بگذرد گام به گام و بی‌شتا پروردگی بی‌موده است. زبان هم مانند هر چیز دیگر، چه مادی چه معنوی، اگر یک شبه ره صد ساله به بی‌ماید، از آن پختگی و ژرفی و استواری و پرورش درونی که برآمد گذشت زمان است بی‌بهره می‌ماند.

این سان، زبانی که اکنون به آن سخن می‌گوئیم گنج معنوی بی‌همتاییست که هر چه در ستایش آن بگوئیم گزاف گوئی نکرده‌ایم.

زبان آینه و نماینده‌ی فرهنگ مردمی است که آن را برای بیان کردن فکر خود به کار می‌برند. شکفت نیست که تا سه سده‌ی پیش هنوز دامنه‌ی زبان فارسی که زبان رهبران دانش جهان در ایران و هند بود بسیار پهناور بود، لیکن از آن زمان که اروپا و سپس آمریکا با پیشرفتهای فنی امروزین مرکز شهر بگری و فرهنگ کنونی جهان شدند و مردم سرزمین ما از کاروان دانش که هر روز تندتر و تیزتر پیش می‌رفت پس ماندند زبان آنها نیز ایستاده ماند، و از سوی دیگر زبانهای اروپائی که نیاز به بیان کردن تکرها و چیزهای تازه داشتند روز افزون دامنه‌دارتر شدند و به ویژه در پنجاه سال گذشته گسترش شگفتی آوری یافتند.

هر چند که این پیشرفتهای فنی و علمی بر پستیهای دانش و فرهنگی استوار شده که سرچشمه‌ها و پرورش بنیادی آن را باید در ایران جست، ولی در این چند سده‌ی اخیر دیگر ایرانیان سهم اثربخش در این پیشرفتها نداشته‌اند. و زبان فارسی هم نماینده‌ی وضع همگانی فرهنگ ایران بوده و ایستاده مانده است. اکنون که جنبش ناسازهای پدید آمده و نیروهای فکری خفته‌ی مردم بیدار شده و در پی رسیدن به کاروان دانش بر آمده‌ایم ناگزیر نیاز به گسترش زبان فارسی را همه حس می‌کنیم و جبران کردن پس ماندگی آن را برای بیان کردن دانشهای امروزین خواهیم.

از چندی پیش کسانی که بیدار و آگاه بودند کوشش خود را برای پیشبرد زبان فارسی آغاز کردند. چون زمامدار کشور نیز پشتیبان این جنبش بود، بدخواهان که کارهای فرهنگی کشور را در دست داشتند و برای نگاه داشتن پایه‌ی خود ناگزیر از پیروی و گوش دادن به فرمانهای او بودند، چاره‌ی کار را در این جستند که با در دست گرفتن فرهنگستان ایران، که به صورت ظاهر برای پیشرفت زبان فارسی ولی در باطن برای کار شکنی بنیادگذاری شده بود، جلوی گسترش زبان را بگیرند. اگر پشتیبانی و دلپسندی زمامدار کشور نبود و کارگردانان فرهنگستان می‌توانستند از انجام دادن خواست و فرمان اوس بیچند هرگز آن مختصر را هم انجام نمی‌دادند. چنان که دیدیم همین که او رفت بیشتر فرهنگستانیان از کرده‌ی خود توبه‌ها کردند و از کار شکنیها که کرده بودند تادیب نمودند.

پیداست که پس ماندگی زبان فارسی در هیچ جا به اندازه‌ی دانشگاه که باید برای رسیدن به دانشهای امروزین تلاش نماید حس نمی‌شود و چندین بار در دانشگاه کوشش شده است که برای رشته‌های گوناگون علمی و فنی واحدهای شایسته بگزینند، ولی گرفتاری دانشگاه همان است که در فرهنگستان بود، چون در فکر گسترش و پرورش زبان نیستند همان کار شکنیها را گستاخانه‌تر دنبال می‌کنند. در سال چهل و یک هیأتی به این کار گماشته شد، چون درباره‌ی روش کار سخن به میان آمد و از دهان دبیر این هیأت واحدهای پیشوند و پسوند بیرون آمد، پرخاش شد که بهتر است همان واحدهای پرفیکس و سوفیکس را به کار ببریم چون پیشوند و پسوند با معنائی که به آنها چسبانده شده در نوشته‌های کهن به کار نرفته‌اند. با خود انگار کنید که استادان زبان انگلیسی دوپست سال پیش، زمانی که می‌خواستند واحدهای پرفیکس و سوفیکس را تازه به این معنا به کار ببرند اگر همین روش را پیش گرفته بودند و می‌گفتند که این واحدها را نمی‌پذیریم زیرا در نوشته‌های شکسپیر و میلون یا در قصه‌های کنتربری به کار نرفته‌اند امروز زبان انگلیسی در چه حال می‌بود؛ در روزگاری که هر سال سدها بلکه هزارها واحدهای تازه‌ساز به زبانهای زنده‌ی جهان افزوده می‌شود این طرز فکر وامانده و بدبختی پارچه اندازه هم خنده‌دار و هم گریه‌دار است.

بدبختانه این طرز فکر در میان مدعیان ادب رواج دارد. حرفی نیست که این مدعیان به حال خود بمانند و آزادانه فکر و ذوق خود را دنبال کنند، ولی آنها دست بردار نیستند و از هر راهی می‌کوشند که در راه پیشرفت و گسترش زبان فارسی کار شکنی کنند. نمی‌دانم این مدعیان که هر روز زیر روپند دلسوزی و غصه خوری برای زبان شیرین فارسی در خفه کردن آن پافشاری می‌کنند از کجا داور زبان فارسی شده‌اند.

در همین هیأت واژه‌گزینان، برخاسته‌کننده افسوس می‌خورد که فرهنگستان چه بسا واژه‌های نادرست دیگر از جمله واژه‌های ساختگی دساتیری را مانند تیمسار بر سر زبانها انداخته است.

تا کی باید به این مدعیان بساد آور شد که نه تنها واژه تیمسار و واژه های دیگر دساتیر، بلکه هر واژه دیگری که در زبان فارسی یا در هر زبان دیگری در گذشته به کار رفته یا اکنون به کار می‌رود ساخته و بر ساخته‌ی گویندگان و نویسندگان آن زبانهاست! هیچ واژه‌ای در هیچ زبانی از آسمان پائین نیفتاده است. میان واژه‌های فارسی، چه آنهاییکه در دوره‌ی باستانی ساخته شده و به ارث به فارسی‌گفتاری رسیده‌اند، چه واژه‌هایی که ساخته‌ی فردوسی، یا زائیده‌ی فکر ناصر خسرو، یا «برساخته‌ی نویسنده‌ی دساتیر باشند، هیچ فرقی نیست، و درستی آنها تنها و تنها بسته به این است که ساختمان این واژه‌ها با مایه‌ی زبان و از روی اسطهائی که در زبان فارسی جاریست انجام گرفته باشد.

اکنون که سخن از دساتیر به میان آمد، چون برخاستی که به «واژه‌های دساتیری» می‌شود نمونه‌ای از این داوریهایی گمراه‌کننده است و بیشتر خوانندگان هرگز دساتیر را ندیده‌اند و شاید دسترس هم به آن نداشته باشند چا دارد اشاره‌ی کوتاهی به آن بکنیم. در دساتیر به دو زبان بر می‌خوریم، یکی «زبان اصلی» آن که زبان رازآمیزیست و واژه‌های آن را هرگز کسی در زبان فارسی بکار نبرده و هیچکس در فکر آن نیست که آنها را در آینده به زبان فارسی در آورد، و دیگری زبان فارسی سره است که برای گزارش آن زبان رازآمیز به کار رفته و واژه‌های آن با ریشه‌ها و پیشوندها و پیوندهای ایرانی و بر اسطه‌های جاری واژه‌سازی فارسی ساخته شده‌اند. برای آشنا کردن خوانندگان با فارسی دساتیر نمونه‌ی کوتاهی از آن را در پیوستی به این گفتار می‌آوریم، و همچنین واژه تیمسار را که دستاویزی برای پرخاشکران شده به عنوان نمونه در همان پیوست بررسی می‌کنیم.

آنها که می‌کوشند پاسخ همه‌ی نیازمندیهای گوناگون و آئینده‌ی زبان فارسی را در نوشته‌های کهن زبان بیابند از گسترش شکفتنی آور زبانهای زنده که در پی پیشرفت‌های علمی و فنی امروزی پدید آمده آگاه نیستند، و آنها که از ساختن واژه‌های نو و به کار انداختن سرمایه‌های خفته و دست نخورده‌ی زبان هراس دارند از انقباض و گسختن زبان بیخبرند، یا از روی بدخواهی به بیانه‌های گوناگون می‌کوشند راه پیشرفت آن را ببندند.

بیگمان بررسی نوشته‌های کهن فارسی و بیرون کشیدن مایه‌هایی که ممکنست در آنها نهفته باشد سودمند است، خواه این مایه‌ها واژه‌های ساخته و پرداخته باشد و خواه نمونه‌های تازه‌ای برای ساختن واژه‌های نو به دست می‌آید. ولی بزرگترین سودی که از آنها خواهیم برد این است که به یاری این نوشته‌ها معنای دقیق واژه‌های هم معنا و نزدیک معنا را باز شناسیم و هر یک را در جای خود به کار بریم و بکوشیم در نوشته‌های علمی از تاریکی و گسختگی بهره‌بریم و معنای دقیق را فدای سخن پردازی نکنیم.

اکنون برگردیم و بانگاهی به گذشته‌ی زبان خود به پیشیم واژه‌سازی در زبان فارسی بر چه بنیادی گذاشته شده و زمینه برای ساختن واژه‌های نو در آینده چیست. ولی پیش از آن نکته‌ای بساد آور شویم که گاهی گفته میشود ساختن واژه‌های نو را باید به دست توده‌ی مردم رها کرد و آنکاه ذوق جمعی گویندگان زبان در درستی یا نادرستی و زیبایی یا سنگینی آن واژه‌ها دآوری خواهد کرد و آنها را یا خواهد پذیرفت یا بدور خواهد انداخت. خواهیم دید که این اصل با در نظر گرفتن توانائی شگرفی که در زبان ساده‌ی فارسی برای واژه‌سازی هست که حتا مردم بیسواد هم میتوانند واژه‌های تازه‌ی درست با دانسته‌های خود بسازند تا اندازه‌ای پذیرفتنیست و همین کار هر روز میان فارسی‌زبانان انجام میگیرد. ولی کاستی زبان گوناگونی فارسی در واژه‌های عادی که روزانه میان مردم به کار میرود و یا در واژه‌های ادبی نیست تا ساختن آنها را به توده‌ی مردم یا به سرایندگان و داستان نویسان واگذاریم. درد فارسی نداشتن واژه‌های علمی و فنی امروزی است. و از میان برداشتن این کاستی تنها از دست کسانی ساخته است که با اصل‌های علمی واژه‌سازی آشنا باشند، مایه‌های زبان را بدانند، و از طرز به کار رفتن و به کار انداختن آنها آگاه باشند.

چگونگی پدید آمدن ریشه های بنیادی زبان هنوز برای زبان‌شناسان روشن نیست، هر چند کلیده‌سائی برای گشودن این راز به دست آمده است. ولی چگونگی ساختمان واژه در زبان فارسی، مانند همه زبانهای آریائی، بسیار ساده است. هسته‌ی هر واژه ریشه‌ی آنست. گاهی خود ریشه‌ی ساده به تنهایی به کار می‌رود، چنانکه در امر می‌گوئیم گو، کن، رو، بو، خور. این گونه واژه‌های ساده را به معنای اسمی هم به کار می‌بریم چون، خور، خواب، کشت، تاب.

برای گسترش معنا و ساختن واژه‌های نو به این ریشه‌های ساده پیشوندها یا پسوندهائی افزوده میشود. بسیاری از پیشوندها و پسوندها که در دوره‌ی باستان زبان ما «زنده» و معنا دار بوده‌اند چندان به ریشه‌ی واژه‌ها چسبیده و یکی شده‌اند که گویندگان زبان کنونی فارسی که آنها را به ارث دریافت کرده‌اند دیگر آنها را جدا از ریشه باز نمی‌شناسند.

از این جمله‌اند پیشوندهای بی، بزر، بد، پش، پسا، پیمان، بزمرد، پذیره، پشیمان، پاسخ، آ (آمدن، آوردن، آراستن)، ان (تهادن، نمودن، نشستن، نوشتن، نوردیدن)، گه (گداختن، گذشتن، زیندن، گماشتن، گمان، گناه)، فر (فرمان، فرجام، فرهنگ)، اف (افکنده، افروخته، افسرده)، ز (زدودن)، اس (استان)، و (پسوندهای م چشم، نام، دام، تخم، چرم)، ک (پلک)، گک (مرگ)، ات (دست)، د (خرد، نژاد، باد، داد، زود، شاد)، تر (اشتر)، شت (زردشت)، اهر و ز (شهر و پور)، ان (فرمان، پیمان، انجمن، میهن، روشن)، از (نماز)، ه (سیاه، شاه، گاه).

فارسی زبان امروز همه‌ی این واژه‌ها را ساده می‌شناسد، و تنها کسانی که با گذشته‌ی زبان فارسی و زبان شناسی همگانی آشنا باشند میتوانند ریشه‌ی بنیادی را از پیشوندها و پسوندها جدا کنند.

پاره‌ای دیگر از این «وندها»، هر چند هرگز جدا در زبان به کار نمی‌روند، گویندگان زبان آنها را از ریشه جدا می‌شناسند و کار آنها را در زبان میدانند، زیرا این گونه وندها در زبان فارسی «زنده» و «کاری» هستند، مانند پیشوندهای نا (ناقرمان، ناسیاس، ناتوان، نابینا، ناکسی، ناگاه)، دش و وز (دشنام، دشمن، دشوار، دژگاه)، یاد (پادشاه، یادزهر)، و پسوندهای «رنده، کوزه، معاله، تابه» و ده (بسته، خورده)، نار و دار (رفتار، کشتار، فریفتار، خریدار، دیوار، دوار)، تن و دن (گفتن، کردن)، مان (ساختمان، کشتمان، زایمان، درمان، ریسمان)، با (دانا، گویا، خوانا، روا، سزا)، ان (روان، گویان)، نده (شونده، بیننده)، ه (دوده، چشمه، لبه، دسته، پایه)، ک (چشمک، دستک، موشک)، ها (اسیبا، میزها)، ان (مردان، ابروان)، م (چهارم، پنجم، دوازدهم)، ی (سنگی، آهنی، زبانی، یار، دژ، پیشه، گوشه، روزی)، می (مردی، خشکی، سفیدی)، این (جویین، تمکین، امروزین، یا در مهین، کلهین)، تر (پشت، تندتر، مهتر)، ست و شت (مهست، نخست، بهشت)، مند (خرمید، فرمند)، آنه (مردانه، شاهانه)، ال (چنگال، گودال).

گاهی ریشه‌ی ساده‌ی زبانی واژه (فعل) به صورت پسوندی در آمده است، مانند «گر» یا «گار» (از ریشه‌ی کردن و بمعنای کننده) در دادگر، زرگر، رفتگر، ستکار، آموزگار، پروردگار، کردگار، «ور» یا «وار» (از ریشه‌ی بردن به معنای برنده) در رنجور، مزدور، گنجور، گوشوار، سوار (= اسب‌پر)، راهوار.

و گروه پرشماری از پیشوندهای زنده و کاری فارسی نیز همچو پیشواژه (حرف اضافه) یا قید و گاهی صفت (کونواژه) و حنا اسم (نامواژه) به کار می‌روند، از جمله بر (برداشت، برخوردار)، در (درآمد، درگیر)، باز (بازگو، بازخواست)، وا (وادار، وامانده)، پیش (پیشرفت، پیشخور)، پس (پس‌انداز، پس‌مانده)، ب (بخرد، بستوه)، بی (بیگران، بیربخت)، ب (بگو، بخور)، بر (برخور، برپشت)، هم (همراه، همشین)، هر (هرجائی، هرروزه).

همراه با این طرز واژه سازی به میانجی پیشوند ما و پسوندها و چسباندن آنها به ریشه‌های بنیادی، راه دیگری نیز برای ساختن واژه‌های تازه داریم. و آن سرهم کردن واژه‌های ساخته است که با هم یک واژه نو یا یک معنای تازه می‌سازند. در زبان فارسی این کار با آسانی و روانی بی‌مانندی انجام می‌گیرد. نمونه‌ای از این توانایی زبان فارسی را می‌توانیم در زیر در واژه‌هایی که با واژه «سر» درست شده‌اند به بینیم:

سر اسیمه	سر آغاز	سر آغج	سر آغوش	سر اکون	سر آمد	سر اب
سراشتک	سرافساز	سرافکنده	سرافجام	سرافانداز		
سر بار	سر باز (سیاه)	سر باز (در برابر بسته)	سر بالا	سر برغ	سر برهنه	
سر بریده	سر بسته	سر بلند	سر بند	سر بحر	سر بیله	
سر پا	سر پائی	سر پائین	سر پرست	سر پنجه	سر پوش	سر پوشه
سر پوشه	سر پیچ	سر پیچی	سر تپ	سر تیز	سر تیز	
سر جنگ	سر جوخه	سر جوش	سر چشمه	سر چکاد	سر جنگ	
سر خانه	سر خر	سر خود	سر خور	سر خورده	سر خوش	
سر دوشی	سر دار	سر دره	سر دست	سر دسته	سر دستی	سر درد
سر دامت	سر درشته	سر درشته داری	سر داهی			
سر زده	سر زلف	سر زمین	سر زئش			
سر سبز	سر سبک	سر ستون	سر سخت	سر سری	سر سفید	سر سنگین
سر سیاه						
سر شاخ (کشتی)	سر شاخ	سر شاخه	سر شار	سر شکسته	سر شمار	
سر شماری	سر شبر	سر شوفا	سر فراز	سر فرمانده	سر قفل	
سر کار	سر کش	سر کش	سر کلافتی	سر کوب	سر کوفت	سر کوفته
سر گذشت	سر گران	سر گردا	سر گردان	سر گرفته	سر گرم	
سر گره	سر گروهیان	سر گزیت	سر گزین	سر گشاده	سر گشته	
سر کله	سر کیچه	سر لاد	سر لشکر	سر مایه	سر مست	
سر نامه	سر نشین	سر نگون	سر نوشت	سر نیزه	سر نور	
سر هنک	سر هم	سر انه	سر گ	سر درگم	سر به نیست	سر دبیر
سر دعداد	سر سام					
سر پا	سر آزیر	سر اسر	سر اشیب			
سر برآه	سر بزیر	سر بر	سر به	سر تابا	سر تاسر	
سر و پا	سر و تن	سر و دست	سر و سامان	سر و کار		
سر به سر	سر بدر	سر بدر	سر برهنه	سر بریده	سر پوشیده	
سر پیرانه	سر تنگ	سر جوان	سر چهار	سر خاک به	سر خاک	
سر خود	سر ددر	سر دوسر	سر دوسر	سر سبک	سر سخت	
سر سفید	سر سنگین	سر شکسته	سر شوریده	سر گاو	سر گران	
سر گشاده	سر پلک	سر پلک سر	سر توری	سر توری		
سر آمدن	سر آزا نشناختن	سر باز زدن	سر بر آوردن	سر به سر گذاشتن		
سر خوردن	سر دادن	سر در آوردن	سر رسیدن	سر رفتن	سر سپردن	
سر کشیدن	سر گرفتن	سر دست به سر کردن	سر در آمدن			

در برابر این واژه‌ها در هر زبان دیگر باید واژه‌های جداگانه‌ای بیابیم. و بیشتر این سرمایه‌های بزرگ و دامنه‌دار فارسی هرگز در واژه‌نامه‌های زبان به شمار نیامده است.

پس دیدیم که برای واژه‌سازی در زبان فارسی یا پیشوند و پسوند را با ریشه سرهم می‌کنیم ، یا واژه‌های ساخته‌رسم می‌کنیم ، و از اینروست که زبان فارسی را مانند زبانهای دیگر آریائی زبان «سرهم‌کرده» (ترکیب شده) مینامیم . « هم » در زبان سنسکریت میشود « سم ، سمس ، سن » و « کرده» میشود « کریته» . «سنسکریت» بر ابراست با فارسی «همکرده» و معنای آن زبان « ترکیبی» است .

همکردی پایه‌ی واژه‌سازی در همه‌ی زبانهای آریائیست ، ولی در توانائی سرهم کردن واژه‌های ساخته ، زبان فارسی در میان زبانهای زنده‌ی آریائی بی‌همتاست . برای آنکه خواننده با نوع‌های گوناگون این طرز واژه‌سازی آشنائی بیشتری پیدا کند از همکارگرامی آقای دکتر جمال رضائی که پایان نامه‌ی خود را درباره‌ی واژه‌های همکرد در زبان فارسی نوشته‌اند خواهش کردم خلاصه‌ی آن را به صورت نمونه فراهم کنند که جداگانه در پایان این گفتار آورده شده است .

• • •

اکنون به بینیم این همه واژه در زبان فارسی (یا در زبانهای دیگر که هر روز واژه‌های تازه‌ی علمی می‌سازند) چگونه ساخته شده و میشوند . يك نگاه ساده نشان میدهد که همه‌ی آنها از روی قیاس ساخته شده‌اند ، و اصل « سماع » به معنائی که امروزه از آن فهمیده میشود باید کنار گذاشته شود . بی‌گمان ریشه‌های بنیادی هر زبان و پیشوندها و پسوندها و طرز سرهم کردن آنها هر کدام نخستین بار از کسی « شنیده » شده ، پس همه‌ی آنها « شنیداری » (سماعی) هستند . ولی پس از آنکه مایه‌های زبان به کار افتاد و نمونه‌های واژه‌سازی يك به يك شنیده و سپس میان گویندگان زبان پذیرفته و بواج گرفت ، آنگاه از روی سنجش با الگوهای پذیرفته ، گویندگان و نویسندگان آنها را بسته به نیازی که برای بیان کردن فکرها و چیزهای تازه پیدا میشود واژه‌های نو می‌سازند و زبان روز بروز دامنه‌دارتر میشود ، و بر پایه‌ی سنجش ، واژه‌های زبان «سنجیداری» (قیاسی) میشوند . اگر در زبان تنها اصل شنیدن در کار میبود پیداست که زبان هرگز گسترش و پرورش نمی‌یافت .

افسانه‌ی «سماع» بیشتر از راه عربی به فارسی راه یافته است . تازه در زبان عربی هم بردن ماده‌ها به بابها و صیغه‌ها و در آوردن آنها به قالب‌های گوناگون خود «قیاسی» است ، در فارسی سرهم کردن جزء های يك واژه از روی سنجش با واژه‌های ساخته‌ی همکرد انجام میگیرد ، در عربی ماده‌های زبان در قالب‌های آماده ریخته میشود ، اصل سماع در عربی بیشتر از اینجا پدید آمده که عربی ریشه‌های يك چیز آریائی را که در زبان اصلی دارای معناهای گوناگون هستند گرفته و برای آنکه معنای اصلی آنها در عربی نیز از هم جدا و باز شناخته بمانند آنها را در همه‌ی قالبها در نیارودم بلکه هر کدام را در چند یا يك قالب ویژه ریخته و آنچه را که این سان پذیرفته و اثر پذیرفتند دریافت داشته سماعی نامیده ، و این طور ناچار راه پیروی آزادانه از اصل قیاس را بسته است . (گفتگوی پیش از این باره در اینجا نمی‌گنجد ، برای شرح بیشتر و بررسی نمونه‌ها خواننده میتواند به پیوست ۳ درباره‌ی ساختمان واژه در عربی در پایان این گفتار نگاه کند)

با این افسانه‌ی گمراه‌کننده‌ی سماع میخواهند دست و پای زبان ما را ببندند . اکنون برای نمونه جدول کوچکی از چند صورت از چند ریشه‌ی فارسی درست کنیم و ببینیم در همین چند واژه چه سرمایه‌ای را از زبان فارسی حبس کرده‌ایم .

در این گفتار کوتاه فرصت نیست در باره‌ی روشهای دیگر و ازه‌سازی و گسترش زبان (مانند به‌کار بردن صورت‌های گوناگون یک واژه برای معناهای گوناگون، همچو «وزیر» و «گزیر»، یا «بنیاد» و «بنیاد» و «بنیاد»، یا به‌کار بردن واژه‌ها به معناهای تازه چنانکه با واژه‌های ارز، پروانه، پرونده و دبیره کرده‌ایم، و همه‌ی این روشها در زبانهای دیگر نیز جاریست) به گفتگو به پردازیم.

با این همه‌ما به‌کار در زبان خود داریم، که با پاره کردن زنجیر افسانه‌ی سماع میتوانیم صداهای واژه بان بیفزائیم، باز خواهیم دید که گاهی در برابر زبانهای دیگر در میمانیم. به‌بینیم در زبانهای دیگر چه کرده‌اند و چرا ما در میمانیم. برای نمونه زبان انگلیسی را بگیریم که سرمایه‌ی خود آن زبان از ریشه و پیشوند و پسوند و توانائی ساختن واژه‌های همگردد به یک زبان فارسی هم نیست. زبان انگلیسی کاری که ما در زبان خود میتوانیم بکنیم با کمک و به‌عاریه گرفتن ریشه‌ها و وندها و واژه‌های ساخته‌ی زبانهای مرده‌ی لاتین و یونانی انجام میدهد. آنچه انگلیسی با گرفتن وام و عاریه از زبانهای مرده‌ی بیگانه میکند خیلی پیش از آن مسا میتوانیم با زنده کردن و به‌کار انداختن چند ریشه و پیشوند زبان باستانی خودمان انجام بدهیم. برای نمونه واژه‌ی **forma** لاتین را بگیریم که به آن در انگلیسی پیش از پنجاه واژه ساخته‌اند یا از قرائنه گرفته‌اند. در لاتین **forma** به معنای «برش» است. بریدن در فارسی اکنون بیشتر به معنای **cut** انگلیسی به‌کار میرود و نباید آن را با معناهای **form** و واژه‌های ساخته شده از آن گرانبار بکنیم. در زبان باستانی خود ریشه‌ی دیگری داریم «نش» که به معنای **To form** و **To fashion** آمده و در زبان پهلوی به صورت «ناشیدن» که در فارسی میشود «ناشیدن» به‌کار رفته است. با زنده کردن این ریشه و واژه‌های زیر را میتوانیم در برابر واژه‌های انگلیسی بسازیم.

To Form	ناشیدن	Form	ناش
To Conform	همناشیدن	Formal	ناشین
To Deform	دشناشیدن	Formalist	ناشینگر
To Reform	بازناشیدن	Formalism	ناشینگری
To Transform	تغییرناشیدن	Formula	ناشک
(باز زنده کردن پیشوند «ترا»)		Uniform	یکناشی

و دهها اسم و صفت و قید که از این ریشه ساخته میشود. نمونه‌ی دیگری را بگیریم. در زبان انگلیسی (و همچنین در زبانهای دیگر اروپائی) نیازمندی به یک نوع معنای تازه آنها را به زنده کردن و به‌کار بردن پسوند یونانی **izein** کشانید، و با این پسوند (در انگلیسی **ize** و **ized**) اکنون صداهای بلکه هزارها واژه جای خود را در این زبانها باز کرده‌اند. این پسوند در آخر اسم و صفت در میآید. در زبان فارسی در گذشته این کار را کرده‌ایم و از جنگه، نام، فهم یا چرب، جنگیدن، نامیدن، فهمیدن و چربیدن ساخته‌ایم، و اکنون میتوانیم در برابر آن پسوند یونانی پسوند «ستن» و «سته» را به سادگی به‌کار بیندازیم، و با یک جهش صداهای واژه‌ها که به هر یک از آنها نیازمندیم به زبان فارسی در آوریم. اینک چند نمونه:

Special	ویژه	Crystal	بلور
Specialize	ویزستن	Crystalize	بلورستن
Specialized	ویزسته	Crystalized	بلورسته

Hypnotic	خواب‌انده	Symbol	نماد
Hypnotize	خواب‌انستن	Symbolize	نمادستن
Hypnotized	خواب‌انسته	Symbolized	نمادسته

بودن صورتهای دانستن، مانستن، شایستن و مانند اینها آسیبی به این دستگاه نمی‌زند، چنانکه **devise** و **arise** در انگلیسی آسیبی نرسانده است. پیداست هر جا که بتوانیم در برابر اینگونه واژه‌ها صورتهای دیگر و بهتری در فارسی به کار ببریم ناگزیر نخواهیم بود که «ستن» و «سته» را بگذاریم، و همچنین گاهی خواهیم دید که پسوندهای «ستن» و «سته» را بخوبی میتوانیم در برابر پسوندهای دیگر زبانهای اروپائی به کار ببریم. در عین حال در فارسی دست ما همیشه باز است که واژه‌های «سته» - دار را همیشه با فعلهای کردن و ساختن و شدن و نمودن صرف کنیم و بگوئیم «بلورسته کردن» یا «بلورسته شدن» و جز آن.

• • •

بیگمان نخستین بار که بخواهیم این واژه‌های تازه‌ساز را به کار ببریم به گوشمان سنکین و ناگوار خواهد آمد. گوش باید به واژه‌ها آموخته شود، و پس از آنکه آموخته شد این واژه‌ها همان روانی واژه‌هایی را که از بچگی به آنها آشنا شده‌ایم پیدا میکند. بیست سال پیش که میخواستیم «ستاد ارتش» بگوئیم دشوار بود، ولی اکنون در سراسر ایران تنها یکی دو نفر پیدا میشوند که روی این را دارند که «ارکسان جرب» بگویند یا به جای «شهرداری»، «بلدیه» بگویند.

گاهی برخی گمان میکنند در واژه‌های بیگانه يك معنای سحر آمیزی نهفته است که در واژه‌های فارسی نیست. این نیز از آموختگی و آشنائی با واژه‌های بیگانه سرچشمه میگیرد. به ویژه آنکه واژه‌های بیگانه همیشه تاریکتر و کشادتر نمود میکنند. مثلن در روزنامه‌ها می‌بینیم که پیوسته «کواپراتیو» یا «شرکت تعاونی» به کار میرود، آنها بیشتر برای روستائیان که بیگمان چیزی از آن سر در نمی‌آورند. این دستگاهها «سازمانهای همکاری» هستند. در زبانهای اروپائی «سازمان» را انداخته و تنها واژه «همکاری» را به کار می‌برند. اگر ما هم در فارسی بگوئیم «همکاری»، هم واژه کوتاه و آسانی را به کار برده‌ایم هم معنای آن برای فارسی زبانان روشن است. انداختن واژه سازمان هم از آن چیز تازه‌ای نیست، چنانکه در گفتگوی روزانه نمی‌گوئیم «برویم وزارت دادگستری»، بلکه میگوئیم «برویم دادگستری» و معنای آن روشن است. اگر چند بار بگوئیم یا بشنویم که «برویم همکاری، فلان کس را ببینیم» بان آموخته می‌شویم.

یا به نظر برخی گران می‌آید که بجای «اتوموبیل»، «خودرو» بگویند در حالیکه واژه «خودنویس» را به آسانی به کار می‌برند، یا بجای «تلفن»، «دورگو» بگویند در حالی که به کار بردن واژه «بلندگو» که همان طور ساخته شده یا «دوربین» برای آنها سنکین نیست. افسانه‌ی «بین‌الملل» بودن این گونه واژه‌ها نیز زیسانزد بیخبران است. به آلمانی تلفن را **Fernsprecher** می‌گویند که همان «دورگو» است، و به فنلاندی آن را **Puhelin** مینامند.

یا دیگری می‌پندارد که «تراژدی» واژه‌ی آسمانی و افسون آمیز است و تنها ذوق یونانی میتواند چنین چیزی و چنین واژه‌ی پر معنا و زیبا برای آن بسازد. تراژدی به یونانی به معنای «آواز بز» است، و نوشته‌اند که علت نامیدن آن به آواز بز این بوده است که یا بازیکر هنگام نمایش روئند بز به چهره‌ی خود می‌گذاشت، یا به بازیکر برنده يك بز پیشکش می‌شده است! حال اگر نوشته و نمایشنامه‌ی تراژدی را «سوک نامه» یا «سوکچامه» بگوئیم و

نمایش آن را «سوگستان» بخوانیم (چنان که «خندستان» هم در فارسی به معنای «گمندی» به کار رفته) آیا از معنا یا زیبایی واژه چیزی کم میکنیم؟

باز میگوئیم که زبان برای بیان کردن فکر و فهماندن آن به شنونده است. این میانجی هر چه آسانتر و روانتر نوشته رفته تر و ساده تر و زودفهم تر باشد پیشرفته تر و زیباتر و پرورده تر و در پیشبرد فرهنگ گویندگان آن اثربخش تر خواهد بود. و آموختن و فراگرفتن آن آسانتر و زودتر انجام خواهد گرفت. اینست هدفی که از این گفتگو و پیشنهاد داریم و نه آنطور که برخی گمان میکنند مثلاً دشمنی با زبان و واژه های عربی در کار است. گذشته از این که ریشه های زبان عربی را گرفته از زبانهای ایرانی میدانیم و بنا بر این آنها را از فارسی جدا نمی شناسیم، نمی گوئیم که باید مثلاً واژه های هوا، وقت، وصل، فصل، مرکز، عطر، عشق، نقش، یا سحر را ناگهان از فارسی بیرون بریزیم. این واژه ها که همه ریشه ی ایرانی دارند و کم و بیش صورت ایرانی خود را نگاه داشته اند آسیبی به یکدست بودن زبان فارسی نمی زنند. ولی واژه های تهویه، موقت، متصل، منفصل، متمرکز، معطر، معشوقه، منقوش، و پامسجور که فرآورده های دستگاه صرف عربی هستند و با ساختمان واژه های فارسی هماهنگ و سازگار نیستند نباید باری بردوش زبان ساده ی فارسی بشوند و وقتی را که دانش آموزان فارسی زبان باید برای فراگرفتن دانش و فن به کار ببرند بیهوده بر سر یادگرفتن دستور زبان عربی تباه کنند. آموختن زبان عربی هم مانند هر زبان بیگانه ی دیگر سودهائی در بردارد، به ویژه چون زبان عربی خود ساخته و پرداخته به دست ایرانیان و در سرزمین ایران است و نوشته های گرانبهایی به آن زبان بازمانده که سرچشمه ی آگاهی بسیار درباره ی تاریخ و فرهنگ باستانی ایران است و برای بررسی دین و فرهنگ ایرانی ناگزیر از دانستن آن هستیم، و چه بسا واژه های ایرانی که در آن دست نخورده نمانده و به دست ما رسیده است، و نیز، همچون زبان زنده ی همسایگان ما، باید کسانی را داشته باشیم که آن را خوب بفهمند و به آن سخن بگویند. پس بر دستگاههای فرهنگی ما بایسته است برای آموختن آن به کسانی که میخواهند در این رشته ها کار کنند کوشا تر باشند. برای رسیدن به این هدف باید آموختن آن را بر بنیادهای آرموده ی امروزمین استوار سازند تا دانشجو و پژوهنده بتواند باسانی از نوشته های عربی بهره بگیرد نه آنکه صیفی «اشترتن» سازند.

زبان فارسی با گذشت زمان تراشیده و صیقلی شده، تریب و مادین و دستورهای بیچ در بیچ و بندهای دیگری را که بیشتر زبانهای جهان در آنها گرفتارند دور ریخته و به اندازه ای ساختمان واژه ها و جمله بندی آن ساده و روان شدیم که حتی گوینده ی عامی و بیسواد در این زبان هزاران واژه را خود بخود یاد گرفته و میداند و نادرست سخن نمیگوید. پس چه میشود که دانشجویان پس از سالها درس خواندن هنوز نادرست مینویسند، و استادان زبان همیشه از «بیسوادی» دانشجویان کله دارند؟ آیا درد در این نیست که زبانی را که میخواهند به شاگردان بیاموزند زبان مسخ شده ییست که فراگرفتن آن دشوار و کوششی که برای آموختن آن میشود بیهوده است؟

یا کج پنداری آنها یی را در نظر بگیرد که «سواد» را در «املا ی درست» میدانند؟ گفتگو درباره ی خط از گنجایش این گفتار بیرون است، ولی آیا بهر حال نمیتوانیم از شر سه جور «س» و چهار جور «ز» و دو جور «ه» رهائی یابیم و از هر کدام یکی را بگزینیم؟ چرا دانش آموز باید با رنج فرا بگیرد که حوض را باید با «ح» و «ض» نوشت؟ اگر آن را

« هوز » بنویسد چه گنهای دارد ! مگر وقتی به يك آدم بیسواد میگوئیم « حوز » بر شد او میدانند که حوز با ح و ض است ، یا در معنای آن شك میکنند .
گناه نه از دشواری و پیچیدگی زبان فارسی و نه از کوتاهی آموزندگان آن است .
گناه از اینگونه فکرهای پوسیده و وامانده است که بدبختانه در دستگاههای فرهنگی ما فرمانروایی دارند و حنا در رادیو هم میخوانند بزور « ارجمند » را با ج ساکن یا « نشاط » را با زهر روی نون بار شنوندگان کنند .

• • •

با آنکه زبان فارسی را از پرورده‌ترین و پرمایه‌ترین زبانهای جهان میدانیم یادآور شده‌ایم که زبان ما هنوز برای بیان کردن فکر ، به ویژه آنچه با دانش و فن امروزیین بستگی و سر و کار دارد ، بسنده نیست . زمانی که بسا سرمایه‌ی زبان خود و پاروشهای درست به کار انداختن آن سرمایه خوب آشنا شویم ، و در یابیم که کار زبان چیست و چگونه ساخته شده و چگونه گسترش و پرورش یافته است ، برای ما آسان خواهد شد که زبان پرمایه و زرببای خود را یکدست‌تر و رساتر و زیباتر و نیرومندتر و پرداخته‌تر بسازیم .

محمد مقدم




پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پیوست ۱

خط فارسی دنباله‌ی «دین‌دیره» و «آم‌دیره» است

برای نمونه پنج واژه‌ی ابریشم، رفیق، ورق، بند، سلم را به دین‌دیره و آم‌دیره و خط کنونی فارسی می‌نویسیم. (برای آگاهی بیشتر در باره‌ی خط‌های استانی ایران و تاریخ خط خواننده می‌تواند به نوشته‌های ذ. بهروز «دبیره» و «خط و فرهنگ» نگاه کند.)

دین‌دیره بدر رسدما (ک رو و) و ررد رسدما
آم‌دیره بدر رسدما (ک یو رو) و ررد رسدما
خط فارسی در بریشدما رفیق: و ورق: بند: سلم:



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پیوست ۲

نمونه‌ی نوشته‌ی دست‌نویس و واژه‌ی تیمسار

نامه‌ی شت‌اسان پنجم

«پناهیم به یزدان از منش و خوی بد و زشت گمراه‌کننده، برآه نا خوب برنده، رنج دهنده، آزار رساننده.»

بنام ایزد بخشناونده‌ی بخشایشکر مهربان دادگر.
بنام یزدان.

ای ساسان پنجم، اکنون ترا به پیغمبری گزیدیم، و تو دوست منی، و راه راست میوشان، و راه راست راه بزرگ آباد است، آئین او را فیروز، هیچ‌کس نباشد که مرا جوید و نیاید، و هیچ‌کس نیست که مرا هست نداند و نیست شمارد. همه دانند مرا به مایه‌ی دریافت خود، چیزی میگویند و چیزی پیش گرفته‌اند، و راست و درست آن را دانند که خود دارند، و این ناراستی از دو چیز است، یکی ناوانی، و دیگری دوستی آب (= آبرو). اکنون راه راست تو مردمان را بنماید.

می‌برماید، ای ساسان پنجم، هیچ‌کس نیست که مرا نخواهد و نجوید و با خواهش خویش نیاید. سراسر میجویند و به مایه‌ی دریافت خود می‌بایند، و هیچ گروهی نیستند که گویند مرا نیست. هر چه میگویند آن را درست و راست دانند، جز آنکه ایشان درست نپندارند، و شیوه‌ی این دو چیز است، یکی نخست نادانی که از پیش‌روی آنچه نباید درست شمارند، دوم از آن که خواهند مردم را بخود گردانند و بزرگی و پیشوایی دوست دارند و سزاواری آن فری در گهر ایشان نیست.»

•••

این بود نمونه‌ی اثر دست‌نویس که این همه بر سر آن عیان می‌کنند، و اکنون به گفتگو درباره‌ی واژه‌ی «تیمسار» که نمونه‌ی از واژه‌های برساخته‌ی «دست‌نویس» است می‌پردازیم. در زبان‌های آریایی عنوان بزرگداشت بیشتر به معنای «خداوند» و «بزرگ» و «مهرت‌خانه» یا «خداوند میهمان، میزبان» بوده است. برای خداوند و بزرگ و «مهرت‌واژه‌ی» «پت» را به کار می‌برده‌اند که در فارسی می‌شود «پد» چنان‌که در «سپهد» یا «موبد» مانده است.

در روسی این عنوان به معنای «مهمانید» آمده، در واژه‌ی کهن *Gespod* (همزاد لاین *Hospes* از *Hosti-pot*) و عنوان پانو از همین واژه به صورتی *Gospozha* است.

در لیتوانی واژه‌ی *Viesh* به معنای خانه را به کار برده و *Vieshpāt* را به معنای خداوند و فرمانروا می‌گویند و در لیتوانی کهن پانو را *Vieshpātni* و در زبان روسی کهن آن را *Waispātni* می‌گفتند. درست همانند این عنوان بزرگداشت را در زبان اوستا به صورت «ویس - پیتی» می‌باییم به معنای بزرگ و «مهرت‌خانه» و مردم، و در زبان پهلوی به صورت «ویس پت» به کار رفته که در فارسی «ویس پد» می‌شود.

در اوستا نیز عنوان «نمانوپیتی» داریم به معنای «خانه‌خدا، خداوند و فرمانروا» که در پهلوی به صورت «مان‌پت» آمده و در فارسی «مانبد» می‌شود. و پانو را «نمانوپیتی» و «دمانوپیتی» می‌گفتند. نیز در اوستا «دنگ پیتی» بهمان معنای «خانه‌خدا و فرمانروا» است. همزاد آن در سنسکریت *Dam-pati* است بهمان معنا از واژه‌ی *Dama* به معنای خانه.

همزاد آن در یونانی Des-potes به معنای خانه خدا و فرمانروا هست (از Domus به معنای خانه) که در زبانهای اروپایی بصورت Despot به معنای فرمانروای مستبد بکار می‌رود (و خود واژه مستبد در عربی از همین ریشه ایرانی «بد» است که در همه‌ی این‌ها بکار رفته). در زبان لاتین نیز عنوان Dominus داریم به معنای «مهر و مرد خانه و میزبان» از واژه‌ی Domus به معنای خانه، و بانورا Domina می‌گفتند که عنوان «امام» در فرانسه از آن گرفته شده است.

پس دیدیم که همه‌ی این‌ها در زبانهای گوناگون آریایی از کهن‌ترین دوره به معنای سرور و مهر خانه و سرای بوده است، و عنوانهای «کدخد» و «کدبانو» (در پهلوی «کنک خوتای» و «کنک بانوک») نیز از همین گونه‌اند.

«تیم» در فارسی به معنای سرای و کاروانسرای بزرگ است و کوچک آن را «تیمچه» می‌گوئیم. سرور و مهر را در فارسی هم با «بد» می‌گوئیم. چنانکه در سیهید، و هم با «سر» می‌گوئیم، چنانکه در سرتیب و سرهنگ. «سر» و «سار» در فارسی دو صورت یک واژه و دارای یک معنا هستند. «تیمسار» به معنای «سرور و مهر سرای» است و ساختمان آن همانند همه‌ی عنوانهای است که در بالا آوردیم. دور به نظر می‌رسد که نویسنده یا نویسندگان داستان این واژه‌ها را از خود در آورده باشند. ولی اگر خودشان هم ساخته‌اند آن را درست ساخته‌اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

پیوست ۳

واژه سازی در عربی

دنبالهای گفتگو در قیاس و سماع

پیداست که گفتگو در باره‌ی واژه سازی در عربی، به ویژه از نظری که اینجا در میان گذاشته شده، کتابی جداگانه می‌خواهد. اینجا تنها چند نکته یاد داشت، و چند نمونه برای روشن کردن آنها داده شده است.

• • •

دو واژه مانند «وصل» و «فصل» را در عربی بسایند، بنابراین اصل پذیرفته، دو ماده‌ی سه حرفی ساده و از دو ریشه‌ی جدا به شمار آورد، ولی در عین حال می‌بینیم که این دو واژه با بجا ماندن «صل» و جانشین شدن «و» و «ف» دو معنای ضد یکدیگر به خود می‌گیرند. چنین پدیده‌ای در عربی کجنگوی ما را برمی‌انگیزد. این اصل که معنای ریشه با افزودن پیشوند دیگرگون شود، چنان که دیدیم، در زبانهای آریایی جاریست. ریشه‌ی «سر» در اوستا به معنای «یکی شدن، پیوستن» است. این ریشه با پیشوند «او» معنای «بهم پیوستن» خواهد داد و با پیشوند «آپ» معنای آن «از هم جدا شدن» خواهد شد.

«ر» اوستایی در فارسی «ر» یا «ل» میشود. نتیجه،

او+سر=وصل=وصل

آپ+سر=فصل=فصل

این نمونه‌ی ریشه‌ی سه‌تایی که با پیشوند معنای آن دیگرگون میشود.

گاهی يك ریشه‌ی ایرانی به چند معنای به کار می‌رود، چنان که «کشیدن» به معنای زیر به کار رفته، (يك) نگاشتن و نگار کردن، (دو) کشیدن آب از چاه یا هو از ماست، (سه) کشیدن با ترازو، سنجیدن.

در عربی با پیشوند «ن» (برای سه حروفی کردن ماده) واژه‌های زیر را داریم (همین پیشوند را در «نگاشتن» داریم).

نقش، نگاشتن و نگار کردن و بیرون کشیدن خار از پای (نقاش، منقاش)

نکش، انتکاش، بیرون کشیدن گل و لای از چاه

نکس، پرکشیدن گل و لای از ته چاه

بدون پیشوند ولی با افزودن حرف عله در میان (برای سه حرفی کردن ماده):
قیس، کشیدن، سنجیدن (قیاس، مقیاس) (ق، ک، س، ش، چنانکه در کشیش = قیس، یا در نام جزیره‌ی کیش = قیس و در دهها واژه‌ی دیگریافت میشود).

گاهی از دو ریشه‌ی ایرانی که صورتی نزدیک بهم دارد دو ماده‌ی نزدیک بهم در عربی بهمان معناها می‌بینیم.

(يك) ریشه‌ی «وا» به معنای وزیدن که در اوستا از آن واژه‌ی «واپو» به معنای

«هوا» داریم.

دو) ریشه‌ی «وای» به معنای خواستار بودن .
 هر دو ریشه در واژه‌ی فارسی «اندروا» یافت میشود .
 در عربی از (يك) «هوا» و از (دو) «هوی» داریم .

از ریشه‌ی «کی» به معنای زیستن = «حی»
 گیثا به معنای «حیات» و گیثا به معنای حیاط دیده میشود .

گ = ح دروازه‌های زیرشکفتی آور است ، گر (گرما) = حر (حرارت) ، گر (گرامی)
 = حر (م) (احترام) ، گر (نگارون) = حر (تحریر)

•••

قلب سه حرفی در عربی با افزودن پیشوند یا پسوند یا تشدید یا افزودن حرف عله و مانند آنها به ریشه‌ی دو حرفی ساخته میشود . یکی از راههای ساده‌ی آن افزودن «ع» به آغاز یا میان یا آخر ریشه است . چند نمونه ،

ریشه‌ی «یر» در اوستا به معنای گذشتن ، در عربی (عیر)
 ریشه‌ی «کس» در اوستا به معنای دیدن ، در عربی «عکس»
 ریشه‌ی «نك» در ساختن و تکاپو ، در عربی «عنتك»
 تش (تشنگی) ، در عربی «عطش»
 رگ ، در عربی «عرق»

ریشه‌ی «سر» در «سرودن» و «شروه» ، در عربی «شهر»
 ریشه‌ی «نر» ، «ناش» در «نسا» ، در عربی «نقش»

ریشه‌ی «دو» در اوستا به معنای دور رفتن ، در عربی «دفع»
 ریشه‌ی «جم» ، «گم» در «انجم» «نگامه» ، در عربی «جمع»

این بود نمونه‌هایی از روش ساختن ماده‌های هر بی ، و به آن بیفزاییم صدها ماده که از جا به جا کردن حرفها (قلب) پدیدآورده اند . (نگاه کنید به «قلب دو زبان عربی» از دکتر صادق کیا ، استاد دانشگاه ، انتشارات دانش نگاه تهران ، شماره‌ی ۶۲۹) .

این يك دستگاہ بنام معنای «تصرف» بود . است که آن را به زبان پهلوی «زوارشن» یا «زوارشن» مینامیدند . این ماده‌ها و واژه‌های «تصرف» در يك دوره به زبان پهلوی و در دوره‌ی دیگر به زبان فارسی درآمده اند .

این قالبها و صیغه‌های هزوازشی با دانایی و زیرکی بسیار ساخته شده بطوریکه طرز به کار بردن ریشه‌های ایرانی و ریختن آنها در این قالبها به آسانی و با نظم انجام گیرد و همیشه راه برای در آوردن ریشه‌های تازه به این قالبها باز باشد . این دستگاہ واژه سازی هزوازشی (که در شاخه‌های دیگر زبانهای هزوا رشی مانند حبشی ، سریانی و عبری نیز جاریست) در تارکی فرو رفته و بدست فراموشی پرده شده است ، و همین قالبها خود سرپوشی برای پنهان داشتن اصل ریشه‌ها شده است ، و در نتیجه اصل «سماع» و «نقل لفظ» در میان مردم عامی پذیرفته شده است . از گلشن راز ،

سماع و نقل لفظ از عرف عام است
 چه دانم ن سماع کان معنی کدام است

ابو نواس که میخواست در این کار را انجام دهد دستگاہ واژه شعرهای خود بی پرده و برهنه و بیرون از قالبهای پذیرفته ازبوی هزوازشی را لو داده است .

پیوست ۴

نمونه‌هایی از نوع‌های گوناگون واژه‌های همکرد در فارسی

از دکتر جمال رضایی ، دانشیار زبانشناسی ، دانشگاه تهران

نمونه‌های هر دسته در يك سطر داده شده .

مادر شوهر	دختردایی	پسر خاله	پدر زن
کره خر	جوجه مرغ	توله سگ	بچه گربه
نمد زین	زردبان	شال گردن	راه آب
سرستون	سررشته	سرچشمه	پایاب
دسته گل	نخچه سنگ	نخچه پوست	پاره آجر
درددل	تخم مرغ	بندگفتش	آبرو
مغیچه	شاهجیور	بغپور	آهو بره
سردرد	دستمزد	پاجامه	پارنامه
شهر بانو	سیه‌الار	دهخدا	جهان‌نشاء
میهمان سرا	زورخانه	دانشرا	بشخانه
گلپرگ	دشتاسی	پنبه‌دانه	بیدین
خاورزمین	ایران شهر	ایران زمین	آمویه دریا
پوزهلنگ	کناهلک	سگرگ	آبرنگ
کله پاچه	شیر برنج	سیرماست	سبزی پلو
	ماز ماهی	شتر مرغ	سگ ماهی
	لا کبشت	زبان گمشده	پیل گوش
شکر آب	کلیت نهان‌زنانی	سنگ‌بشت	خار بشت
شاهکار	شاهراه	دست خون	آبدست
		خرمکس	خرچنگک
		نرماده	سوزیان
زبرو بم	خان و مان	پروبال	آب و رنگ
	نام‌وننگ	مرزوبوم	سرو نه
روسری	توگوشی	توسری	تودهنی
	گیرودار	خورد و خواب	پیچ و تاب
	خندخند	پوی پوی	پرس پرس
	نوشانوش	کشاکش	خنداختند
	شد آمد	آمد شد	آمد رفت
خورد خورد	جستجو	پند و بست	آمد رفت
بند و بست	ریخت و پاش	رفت و رو	خورد و خواب
شت و شو			مشت و مال
			گفتگو

چشمداشت	دستبرد	گوشزد	
پیش آمد	پیشنهاد	رونوشت	
پیشبرد	پیشرفت		
ابرو کمان	آهوجشم	پشت کمان	جادو نژاد
دلستگ	دیوچهر	سنگدل	شتر کینه
ماهر و هنر پیشه	سگ جان		شیردل گلرخ
صاحبدل	صاحب جاه	صاحب دای	صاحب سخن
پادر گل	پادر هوا	دست اندر کار	
باد در سر	پنبه در گوش	حلقه در گوش	
چشم بر آه	حلقه بگوش	دست بدهن	سر بزیر نیزه بدست
آبله روی	آزنگ روی	گره ایرو	گره پیشانی
سربالا	سریائین		
سرازیر	سراشیب		
آب زیر کاه			
رنک رنک	ریشه ریشه	شاخه شاخه	
پایا پای	خماخم	رنکار رنگ	
تن به تن	در بدر	رنک به رنگ	
بیج دریج	تو در تو	خم اندر خم	
چور و چور	رنک وارنک		
شتر گاو پلنگ	شتر گره	گرگه و میش	
یک بام و دو هوا	یک سر دو گوش	گروه گروه	
دسته دسته	فوج فوج		
فوجا فوج	گروها گروه	گروه به گروه	
دسته به دسته	سف به سف		
بیایی	دعادم		
چکه چکه	دانه دانه	ذره ذره	
برابر	سراپا	سراسر	
سر به سر	سینه به سینه	رو به رو	
سرتا پا	سرتا ته	سرتا سرتا	
تند باد	زرداب	سرتا سرتا	نوروز
دراز گوش	گزدم		
پاکدین	تروشرو	خوشخبت	سپه روی
بد ریخت	بد نهاد	پاک سرشت	خوشدوخت
بد آب و هوا	خوش آب و رنگ	خوش رنگ و رو	
افسرده دل	آشفته مو	گشاده رو	
دارنده تخت	درنده خوی	گیرنده شهر	
بالانته	پس کوچه	پیش نماز	زیر زمین
اندک مایه	پر کار	دیر آشنا	کم هوش
پر ز باد	پر ز چراغ	پر ز کین	
سراپا دروغ	سراپا ریا	سراپا گناه	
پر آب و تاب	پر باد و فیس	پر زر و زیور	

سراپا شکارگاه علوم انسانی و اجتماعی فرهنگستان
 سینه به سینه
 سرتا ته
 زرداب
 گزدم
 تروشرو
 بد نهاد
 خوش آب و رنگ
 آشفته مو
 درنده خوی
 پس کوچه
 پر کار
 پر ز چراغ
 سراپا ریا
 پر باد و فیس

بالادست	زبردست	زبردست	زبردست
بالاسر	پائین پا	دور دست	دور دست
پشت سر	پیش پا	پیش رو	پیش رو
همه سال	همه شب	همه روز	همه روز
همه ساله	همه شبه	همه روزه	همه روزه
دو رو	چهارراه	سه گوش	شش دانگ
هزار پا	یکدل		نیم رخ
چهار اسبه	یک تنه	یک رویه	یک سره
خود رای	خود سر	خود کلامه	
من در آوردی			
آلوزرد	پدر بزرگ	تخته سیاه	خیارشور
تخته پاک کن	چای صاف کن		
تندرست	دل تنگ	روزبه	زبان دراز
دهن پر کن	چشم پر کن		
آفتاب زرد			
ترو خشک	خرد و بزرگ	سرد و گرم	نیک و بد
چاق و چله	زرد و زار	سرخ و سفید	کور و کور
شسته رفته	شکسته بسته		
ده رو دهن تک	سیاه سفید	تو کهنه	
آرام آرام	خوش خوش	نرم نرم	
خوش خوشک	نرم نرمک		
نرمک نرمک			
آتش فشان	آهن پا	بور یا باق	کفش دوز
آب باش	قند شکن	کفگیر	ناخن گیر
پازو بند	دستکش	گردن بند	مچ پیچ
روغن جوش	عود سوز	کاو دوش	
آتش زنه	دستگیره	کاو دوشه	ماهی تابه
آبریز	پارانه از	راهرو	شاه نشین
پایبوس	پایکوب	دستبوس	دسترس
دستباف	دستگیر		
پارکتی	چهار تاق	خانه نشین	دروغگو
انگشت نما	دست آموز	لگد کوب	ناز پرور
برگه ریز	سپید دم	صبح دم	
بدخواه	پا گیاز	خوشگوار	سفید پوش
پر خور	پر گو	پس رو	پیش خور
پیشرو	پیش نویس	پیش بند	پیش سر
زود رس	زیر نشین	دور پاش	دور بین
تکرو	دو بین	کمخور	کم یاب
خود آموز	خود پرست	یک تناز	یک کران
خویشتر دار	خود پسند	خود خواه	خود نویس
پیاپرو	بزن بکوب	بلشو	
پیاپرو	بخور و بخواب	بزن و بکوب	بگیر و ببند



موسسه تخصصی آموزش زبان
موسسه تخصصی آموزش زبان

بگو مگو	خواه ناخواه	خواه ناخواه	کن مکن
برادر خوانده	بهداد	پوست کنده	خواهی نخواهی
خواهر زاده	خون آلود	دل داده	جان پرورد
سر آمد	سر گشته	فرخزاد	کار آمد
گرد آفرید	نمکسود	نود عیده	نورسته
نمک پرورده	بیش فته	دور افتاده	نورسیده
پس افتاده	پایکویان	تیر باران	دامن کشان
بر گریزان	شیرینی خوران	عقد کشان	خاله کشان
شکیران	دوان دوان	کشان کشان	کشان کشان
پرسان پرسان	لرز لرزان	لنگه لنگان	لنگه لنگان
چانگزا	مردم گزای	نامبردار	نامبردار
بر خوردار	فرمانبردار	نیکو کردار	نیکو کردار
بدرفتار	کجر فتار	زمین کردار	نیکو کردار
سر زتن	شکمروش		
بدکش	بهروش	دد روش	کی منش
آسمان غره	دهن دره	خسرو منش	نیکو منش
پارسال	پر پروز	خمیازه	
شباروز	شبا تروز	دیروز	فرداشب
تند تند	دیر دیر	شبا هنگام	شب هنگام
روز و شب	سال و ماه	زود زود	گاه گاه
روز به روز	شب به شب	شب و روز	
روز تا روز	سال تا سال	گاه به گاه	ماه به ماه
گاه و بیگاه	وقت و بروقت	شب تا شب	
امروز	امسال	امشب	
آنجا	ایشان	چپ و راست	
پس و پیش	پیش و پس	کما بیش	گرداگرد
برابر	پیشاپیش	کم بیش	گردبگرد
دور بدور	رو برو	کم بیش	
بیش و کم	کم و بیش		
کما بیش	کم کم		
اندک اندک	یکروزه	یکماهه	
ده ساله	هفده	پازده	
چهارده	سی و دو	صد و پنج	
بیست و یک	دویست	یکصد	
پانصد	صد پید	یک یک	
ده ده	سد به سه	یک به یک	
دو به دو	ده تا ده	صد تا صد تا	
دوتا دوتا	یکان یکان		
دوان دوان			

بیست سی
سی چهل هزار
سه صد هار پنچ
سه صد ک
صدی یک
خرخ
خشاش
خرو
این و آن
بوک و کاش

ده دوازده
هفت هشت ده
صد پنچ
صدی صد
وزوز
چنگاچک
پنچ و پنچ
چون و چرا

چون و چه

طایفه که داره شده پیداست که برخی
نویسد در نزد میانجی هائی که به کار

از نمونه
با میانجی همکرد میت

از واژه های میانجی و پاره های دیگر
رفته داده میشود

- ۱- آ ، بناگو
 - ۲- به ، خانه
 - ۳- بر ، خاک بر
 - ۴- تا ، سرتاسر ،
 - ۵- در ، اندر ، بار
 - ۶- ز ، پر ز یاد ، پر
 - ۷- وا ، رنگوارنگ
 - ۸- واو ، آب و هوا ، ز
 - ۹- کسره ی اضافه ، در
- ش ، س ازیر ، دمادم ، بیجا
به دوش ، سر به زیر ، تن به
بر ، که سر بر میان ، یا
سیر ، کتا یا ، کوش تا
بیهوا ، نودر ، و ، سرد گرم ، خم اندر خم
در ، چراغ ، پر ز کین
چون و چرا ، چون و چرا ، تپ و تپ
دختر ، پشت سر ، پشت پا ، سرخر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی